

گزارش هفدهمین نشست فرهنگی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان



آژانس ادبی، ضرورت امروز

فرهنگی است. از زمانی که مدرنیته شروع شد و اگر بخواهیم از نظر تاریخی برش بزنیم، از زمان مشروطیت، این سؤال کاملاً آشکار است که به چه صورت باید با مدرنیته مواجه شد؟ می‌دانیم که روند انتقال فرهنگی، تا حدود زیادی یک سویه بود و ما چه از نظر تفکر و چه از نظر تعامل فرهنگی، بیشتر متأثر بودیم تا مؤثر. به هر حال، این‌ها علل خاص خودش را دارد.

من در «کتاب هفته» دیدم که در مورد ترجمه آثار نظامی، به فرانسوی نوشته بود، در روزنامه بنیان هم آقای عبدالحسین فرزاد، راجع به ترجمه آثار ادبیات معاصر ایران صحبت کرده‌اند. این همخوانی، نشانه یک ضرورت تاریخی و فرهنگی است که ما ناگزیر باید بتوانیم به بازار جهانی فرهنگ راه پیدا کنیم. این بازار جهانی فرهنگ هم دو جنبه دارد؛ یکی جنبه اقتصادی است و دیگری جنبه انتقال فرهنگی و تعامل. مسئله این نیست که آیا ما باید وارد شویم یا نشویم؟ گریزی از این نیست. مسئله، چگونگی وارد شدن و جایگاه ماست. بازار جهانی فرهنگ بازاری رقابتی است که ما باید در آن، سهمی داشته باشیم. این سهمیه هم بستگی به نوع عرضه کالاهای فرهنگی ما، کیفیت آن‌ها و راهبردهای فرهنگی دارد که چه در شکل کلان قضیه، بخش دولتی و چه از نظر اجرایی، بخش خصوصی و چه در عرضه تولید کالاهای فرهنگی، به نویسندگان و مترجمین ایران برمی‌گردد. خوشبختانه،

در هفدهمین نشست فرهنگی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، موانع و راهکارهای ترجمه آثار نویسندگان ایرانی، مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت.

در این نشست که با حضور نزدیک به شصت نفر از نویسندگان، محققان و دست‌اندرکاران نشر برگزار شد، دکتر نورالدین زرین‌کلک، حسین ابراهیمی (الوند)، محمد قصاب و شهرام اقبال‌زاده، از زوایای گوناگون، به تحلیل ضرورت‌ها و موانع ترجمه آثار نویسندگان ایرانی، به زبان‌های دیگر پرداختند.

اقبال‌زاده: من می‌خواهم صحبت‌م را با شعری از مولوی شروع کنم: قطره دریاست اگر یا دریاست/ ورنه قطره، قطره و دریا، دریاست. به چند دلیل با این شعر شروع کردم؛ یکی این که از نظر عرفان اسلامی، بار معنوی و استعاری خاصی دارد و از طرف دیگر، جمع ما به عنوان انجمن، اگر نتواند فعالیت جمعی و گروهی درستی انجام دهد، چیزی جز همان قطره‌های پراکنده نخواهد بود. غیر از آن، در عرصه جهانی نیز کشور ما جدا از روند گریزناپذیر جهانی شدن، نمی‌تواند جایگاه مؤثر و مثبت خودش را بیابد. یکی از این عرصه‌ها که خیلی هم مهم است، عرصه

کارهایی شروع شده است: هم دفتر مجامع، به عنوان متولی دولتی و هم نهادهای تخصصی، مثل «خانه ترجمه» (مؤسسه فرهنگی خانه ترجمه برای کودکان و نوجوانان) با همکاری بخش کودک و نوجوان دفتر مطالعات ادبیات داستانی، کاری را شروع کرده‌اند. شاید در ظاهر زیاد به چشم نیاید اما چون از نزدیک در جریان این کار بودم، می‌دانم کار بسیار سنگینی بود: یعنی انتخاب صد کتاب به عنوان نماینده ادبیات معاصر کودک ایران. الزاماً به منزله این نیست که این صد کتاب، حتماً بهترین کتاب‌ها بوده‌اند. یکی از بحث‌هایی که در این میزگرد، می‌تواند مطرح شود، این است که چه نهادی باید این کتاب‌ها را انتخاب کند؟ چگونه باید عرضه شوند؟ هم‌چنین، مسئله تصویرگری نیز در میان است. جدا از کیفیت نگارش و زیبایی‌شناختی درونمایه، عرضه مناسب ادبیات کودک و نوجوان، از تصویرگری حرفه‌ای بی‌نیاز نیست.

قصاع: گمانم بر این است که اصلاً لزومی ندارد ما راجع به ضرورت‌های ترجمه آثار ایرانی، به زبان‌های دیگر و عرضه آثار ایرانی در غرب، بحثی کنیم؛ ضرورتی است که همه نسبت به آن آگاهی دارند و اهمیت این قضیه را می‌دانند و من دیگر نمی‌خواهم راجع به این قضیه صحبت کنم. منتهی بحث عمده‌ای که از نظر من

راهی را که دوستان هنرمند سینمای ما رفته‌اند، تا اندازه‌ای دنبال کنیم. البته، باید صبر و حوصله هم داشته باشیم. برنامه کوتاه‌مدت آماده کردن همه اعضا و حتی غیراعضا، تمام نویسندگان و هنرمندان و حتی تصویرگران برای عرضه آثار شخصی خودشان در خارج از ایران است. برای عرضه کار خودمان در غرب، باید از طریق یک بنگاه ادبی، وارد آن بازار شویم. ما می‌توانیم به صورت مستقیم به دنبال ناشران برویم، آثارمان را برای‌شان بفرستیم و پشت سر هم جواب‌های منفی بگیریم. امروزه ناشران غربی، با بنگاه‌های ادبی (Literary agency) کار می‌کنند. کم هستند کسانی که مستقیماً با نویسنده کار کنند. لذا باید تک‌تک ما به دنبال پیدا کردن یک بنگاه ادبی باشیم که حاضر باشد نمایندگی ما را در بازار بپذیرد و از طرف ما این بازاریابی را انجام دهد. البته، پیدا کردن یک بنگاه ادبی یا یک واسطه ادبی کار راحتی نیست. خود من شاید قریب به ۶ سال است که شاید با ۴۵ یا ۵۰ بنگاه ادبی نامه‌نگاری کردم و آن‌هایی که به من خیلی احترام گذاشتند، جواب رد به ما دادند. خیلی‌ها همان جواب رد را هم ندادند، ولی اخیراً وقتی با E-mail صحبت می‌کنیم، دیگر جواب را به ما می‌دهند و عموماً هم اظهار تأسف می‌کنند و می‌گویند ما فعلاً مشتری جدید نمی‌پذیریم. واقعیت این است که اگر نویسنده غربی جلو برود،



کتاب‌های کودک و نوجوان / خرداد ۸۱

او را می‌پذیرند، ولی ما را نمی‌پذیرند. دلایل مختلفی دارد؛ آن‌ها برای این که یک نفر را بپذیرند و اثرش را برای ناشران بفرستند و بازاریابی کنند، ملاک‌هایی دارند. داشتن اثر چاپ شده در غرب، یکی از ملاک‌های‌شان است. ملاک‌های دیگری هم هست.

الان ما مشغول تدوین شیوه‌نامه‌ای هستیم که به تک‌تک دوستان اطلاعات و آگاهی لازم برای شروع مذاکره یا بنگاه‌های ادبی را می‌دهد. این جزوه در حال تهیه است. قدری طول می‌کشد، ولی می‌کوشیم سریع‌تر آن را آماده کنیم. ما در کوتاه‌مدت فقط همین کار را می‌توانیم انجام دهیم که بیاییم همه دوستان را مسلح به اطلاعات ضروری کنیم و به میدان بفرستیم تا مدتی دنبال بنگاه ادبی و واسطه ادبی باشند و خودشان برای خودشان بازاریابی کنند تا ما بتوانیم مقدمه برنامه میان‌مدت خودمان را بچینیم. برنامه میان‌مدتی که به نظر من منطقی است و باید انجام شود، ایجاد یک بنگاه ادبی در ایران است. طبعاً جایی که نویسنده‌ها حضور دارند، بنگاه ادبی هم باید در آن‌جا باشد و در سیاست‌گذاری‌هایی که پیش‌بینی کرده‌ایم، در داخل کمیته روابط عمومی انجمن، به این مسئله هم اشاره کرده‌ایم که باید مقدمات این کار فراهم شود. منتهی این کار زمان می‌برد؛ چون به بانک‌های

اهمیت دارد، راهکارهایی است که باید برای انجام این مهم در پیش بگیریم. به هر حال، حدود ۷-۸ ماهی است که ما در کمیته روابط عمومی انجمن، جلساتی برگزار کرده‌ایم و کوشیده‌ایم سیاست‌هایی برای انجام این مهم تدوین کنیم. این سیاست‌ها در حد توان ناقص ما تهیه شده و در اختیار هیأت‌مدیره محترم قرار گرفته است تا انشاءالله آن‌ها هم بررسی‌های نهایی را انجام دهند و کاری را از طرف انجمن شروع کنند. به غیر از آن، کار دیگری هم در پیش گرفته‌ایم که در بین صحبت‌هایم خدمت شما عرض خواهم کرد.

برای دستیابی به هدف که ورود به بازار فرهنگ و ادب غرب است (در حیطه ادبیات کودک و نوجوان)، باید برنامه‌ریزی کنیم. من این برنامه‌ریزی را در سه مقطع کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت می‌بینم. چیزی هم نیست که فکر کنیم به یک‌باره و به سرعت در آن به جایی می‌رسیم.

شما اگر سینمای ایران را نگاه کنید، می‌بینید در یک روند ۱۵-۱۰ ساله خودش را به جایی رسانده که آثار کارگردان‌های ایرانی، به خوبی در غرب عرضه می‌شود. حالا نمی‌گویم همیشه با موفقیت و استقبال مواجه می‌شوند، ولی به هر حال همین قدر که مخاطب دارند، جای شکرش باقی است. من فکر می‌کنم ما هم مجبوریم

اطلاعاتی و روابط خارجی احتیاج دارد. بعضی از این روابط باید کاملاً رو در رو باشد. احتیاج به سفرهای خارجی دارد و هزینه بر است. به عبارتی، اگر یک بنگاه ادبی برای عرضه آثار ایرانی در خارج از کشور، بخواهد در این جا راه بیفتد، چند سالی فقط باید سرمایه‌گذاری کند؛ بدون این که انتظار درآمندی داشته باشد. شاید بعد از ۳ یا ۵ سال بتواند خودش را به نقطه درآمدزایی برساند. البته مطمئنم که در درآمدت، برای آن بنگاه ادبی سودآوری هم خواهد داشت. منتهی همان‌طور که گفتم، زمان می‌برد و الان زمان برای ما خیلی مهم است. هر روزی که ما از دست می‌دهیم و یا هر سال، دقیقاً مثل این می‌ماند که چند سال عقب افتاده‌ایم.

یک برنامه بلندمدت هم هست که در آن جا نیازمند حمایت مراکز دولتی هستیم. به حمایت افراد و سازمان‌هایی نیاز داریم که بتوانند سرمایه‌گذاری کلان بکنند. این می‌تواند از جانب بخش خصوصی هم باشد. البته شاید حرفی که می‌خواهم بزنم، بلندپروازانه به نظر برسد، ولی دست‌نیافتنی نیست. مطمئنم این کار شدنی است. تجربه من نشان می‌دهد که پیدا کردن بنگاه ادبی، در خارج از کشور، برای تک تک ما سخت است. زمانی هم که بنگاه ادبی خودمان را راه بیندازیم و در آن طرفه شروع به کار کنیم، باز فروش آثار نویسندگان ایرانی، به ناشران خارجی مشکل خواهد بود. ما یک راه میان‌بر داریم؛ یک میان‌بر خیلی گران‌قیمت و آن، این است که کسی یا سازمانی همت کند و نشری بنیان نهد که آثار مناسب و قابل عرضه در بازارهای غربی، بازارهای شرقی و مخصوصاً کشورهای عربی را گزینش، تولید و بعد صادر و پخش کند. این کار، سازمان بسیار بزرگی می‌طلبد که من نمی‌دانم آیا بخش خصوصی ما می‌تواند به این راحتی، در این حجم سرمایه‌گذاری بکند یا نه؟ نمی‌دانم آیا هیچ سازمان دولتی وجود دارد که خودش را درگیر چنین کاری کند؟ البته، این را می‌دانم که اگر این کار انجام شود، ما در فاصله زمانی کوتاه‌تری، به بازارهای غربی می‌توانیم وارد شویم. منتهی شرایطی هم دارد. در آن زمان ما مجبور هستیم به مسایل تجاری اهمیت بدهیم. کسی که این کار را می‌کند، درست است که جنبه فرهنگی کار برایش مهم است، درست است که می‌خواهد گوشه‌هایی از فرهنگ و ادب ایرانی را به دنیای غرب عرضه کند، ولی مجبور است ظاهر آن را به گونه‌ای تحویل خواننده غربی بدهد که طرف رغبت کند کار را در دست بگیرد. این به معنای آن است که ما نیازمند تحولی در تصویرگری و کیفیت تولید هستیم. شاید لازم باشد که حتی تحولی در سبک نگارش مان داشته باشیم. ببینید، ما خیلی از کتاب‌ها را در ایران داریم، خیلی هم ارزشمند هستند، ولی با آن فرم خاص‌شان، قابل عرضه در غرب نیستند. نویسنده باید انعطاف‌پذیر باشد، اثر با ارزش خود را قدری دستکاری و آماده عرضه به غرب کند تا برای آن‌ها قابل درک شود. وقتی یک آدم غربی کتابی را نفهمد، نمی‌خرد. اگر تصویرگری کتاب کودک یا کتاب‌های آنها قابل قیاس نباشد، آن را نمی‌خرد. نمی‌گویم از آن‌ها تقلید کنیم، ولی باید در ابتدای کار، بعضی از اصولی را که آن‌ها در کارشان رعایت می‌کنند، رعایت کنیم و آن‌قدر جلو برویم که بتوانیم آن‌ها را تحت‌تأثیر قرار دهیم. فکر می‌کنم سینماگرهای ما توانسته‌اند چنین روندی را طی کنند. الان گوشه‌هایی از کارهای سینماگرهای ما گاهی تأثیرات مناسبی می‌گذارد.

من سعی کردم از نظر عملی و اجرایی به قضیه نگاه کنم، نه از جنبه تئوریک. به هر حال، امینوارم دوستان حاضر، چه از وزارت ارشاد و چه از دیگر نهادها، همه دست به دست هم دهند همکاری داشته باشیم و بتوانیم این برنامه‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت را که برای تک تک نویسندگانی ما اهمیت دارد، اعم از آن‌ها که عضو انجمن نویسندگان کودک و نوجوان هستند یا نیستند و هم‌چنین نویسندگان انجمن‌های دیگر، اجرا کنیم تا انشاءالله نویسندگان ایرانی، جایگاه مناسبی در عرصه فرهنگ و ادب جهانی کسب کنند.

اقبال زاده: من توضیح کوتاهی درباره کاری که آقای ابراهیمی (الوند) و بقیه دوستان انجام می‌دهند، آرایه می‌کنم. در این یک ساله که در خدمت آقای ابراهیمی (الوند) بودم، ایشان آن‌قدر برای این کار تمجیل داشتند که بعضی اوقات، برای یک کتاب شاید تا آخر شب پی‌گیری می‌کردند. حالا ممکن است وقتی که کاتالوگ را می‌بینید حجمش خیلی کم باشد. دقیقاً مثل کوه یخی است که فقط نوکش از دریا بیرون زده است. نویسنده کتاب «کوچک زیباست» (این کتاب در زمینه صنعت است)، می‌گوید: «در جهان سوم که آدم‌ها ماشین‌آلات را می‌بینند نمی‌دانند که

این ماشین‌آلات هرچه هم عظیم باشند بخش کوچکی از تکنولوژی هستند. تکنولوژی دو بخش دارد بخش سخت‌افزار و بخش نرم‌افزار. بخش نرم‌افزار تکنولوژی خیلی مهم‌تر، زمان‌برتر و هزینه‌برتر از بخش سخت‌افزار است. متأسفانه، ما در فرهنگ در بخش نرم‌افزار، سرمایه‌گذاری چندانی نکرده‌ایم و هزینه‌هایی که می‌شود، بیشتر سخت‌افزاری است که چون در دایره تنگی هم قرار دارد، با همه حسن‌هایش پاسخ لازم را نمی‌دهد. من کاری را که شروع شده، مقدمه یک کار بزرگ می‌بینم. حالا چه زمان جواب خواهد داد، مشخص نیست. به هر حال، زحمت شبانه‌روزی زیادی کشیده شده که ترجیح می‌دهم آقای ابراهیمی (الوند)، در این مورد توضیح بدهند.

ابراهیمی (الوند): این طرح را من در حدود دو سال پیش، به آقای مسجده‌جامی دادم. گفتم ما نیاز داریم آثارمان را معرفی کنیم. اگر بخواهیم بنشینیم تا مثلاً خود ناشران غربی بیایند و کتاب‌های ما را انتخاب کنند، خوب این انتظار عیبی است. خودمان باید شروع کنیم. ایشان هم موافقت کرد. ما در حدود بیش از یک سال است که روی این طرح کار می‌کنیم. اولین مشکلی که در این طرح داشتیم، شیوه انتخاب کتاب‌ها بود که «حالا ما این صد تا کتاب را چگونه انتخاب کنیم؟ چه ملاکی به کار ببریم که به حقیقت نزدیک‌تر باشد؟ و لاف‌ل ضریب خطایش کم‌تر باشد؟» چون به هر حال، معترفیم که کار ما بی‌نقص نیست. مطمئناً شما هم وقتی که کاتالوگ را ببینید، معایبی در آن پیدا می‌کنید و ما خیلی خوشحال خواهیم شد، عزیزان به ما بگویند که در کارهای بعدی، چه مواردی را رعایت کنیم. به هر حال، نهایت تلاش خودمان را کرده‌ایم.

بعضی از متن‌ها را تا ۱۰ بار هم تغییر دادیم. همان‌طور که اشاره کردم، اولین مشکل ما این بود که این کتاب‌ها را چگونه انتخاب کنیم و چه ملاکی به کار ببریم. با هزار مشکل و جلسه گذاشتن و مشورت با نویسندگان، مترجمان و دوستان دیگر به ضوابطی رسیدیم؛ کتاب جایزه‌هایی برده باشد، کیفیتش خوب باشد و موارد دیگر. بعد هفت نفر را انتخاب کردیم و نزدیک به ۲۰۰ کتاب را به این عزیزان دادیم؛ بدون

از زمان مشروطیت، این سوال کاملاً آشکار است که به چه صورت باید با مدرنیته مواجه شد؟
مدرنیته شروع شد و اگر بخواهیم از نظر تاریخی برش بزنیم، از زمان مشروطیت، این سوال کاملاً آشکار است که به چه صورت باید با مدرنیته مواجه شد؟

این که متوجه باشند که قبل از آن‌ها، کسی این کتاب‌ها را دیده. یعنی به هر کس یک لیست بدون علامت دادیم و از او خواش کردیم کتاب‌هایی را که مناسب چنین کاری هست، در لیست علامت بزنند. این هفت نفر این لیست‌ها را علامت زدند و ما این لیست‌ها را در جنولی وارد و امتیازبندی کردیم تا این که بالاخره صد کتاب انتخاب شد. البته، کتاب‌های دیگر را هم در موارد بعدی مورد استفاده قرار خواهیم داد.

مشکل دوم ما این بود که چگونه از این صد کتاب، چکیده دریاوریم. چه کسی این کار را بکند؟ یک دیدگاه این بود که ما به خود نویسنده‌ها بدهیم و این طور فکر می‌کردیم که آن‌ها از همه بیشتر به کتاب آشنا هستند. ولی یک‌دفعه متوجه شدیم که اصلاً این کار درستی نیست. ممکن است نویسندگانی بتوانند چکیده‌نویسی کنند ولی این طور نیست که چکیده‌اش حتماً گویای مطلب باشد و بشود آن را به زبان‌های دیگر ترجمه کرد تا دیگران هم متوجه شوند. این بود که از این فکر هم منصرف شدیم و دنبال کسانی گشتیم که در این زمینه تجربه داشته باشند. بعد از این که عدد زیادی مراجعه کردند و قیمت‌های مختلف برای هر کتاب دادند، به یک گروه ۳-۴ نفری رسیدیم که دیدیم شرایط و تجربه آن‌ها نسبت به بقیه بهتر است. کارها را به آن‌ها دادیم و آن‌ها هم چکیده کتاب‌ها را بعد از مدتی به ما دادند. البته،

این چکیده‌ها ویژگی‌هایی هم داشت؛ مشخصات کتاب را داشت، کلید جمله داشت، کلید واژه داشت، تفسیر کوتاهی داشت، تلاش مان بر این بود که نه درازگویی کنیم که خواننده خارجی خسته شود و نه بیش از حد کوتاهش کنیم که نتوانیم مطلب را برساییم. به هر حال، بعد از این قضیه، به این رسیدیم که «حالا این‌ها را چه کسی ترجمه کند؟» تنها گزینه‌ای که می‌توانستیم روی آن به توافق برسیم، این بود که مترجم ما به هیچ‌وجه نباید ایرانی و فارسی‌زبان باشد؛ مگر این که سال‌های سال از عمرش را در کشورهای دیگر گذرانده و یا ساکن آن‌جا باشد. مترجم انگلیسی ما خانمی است اهل بوستون که ازدواج کرده و در ایران زندگی می‌کند، مترجم فرانسه‌مان هم همین‌طور؛ خانمی است به اسم کلر ژوبرت که ایشان هم در ایران زندگی می‌کند. منتهی به دو زبان می‌نویسد؛ کتاب‌هایی که به زبان مادری‌اش برای کودکان و نوجوانان می‌نویسد، در فرانسه چاپ می‌شود و در ایران هم یکی دو تا کتاب فارسی دارد. این هم برای ما گزینه خیلی خوبی بود و اتفاقاً خیلی برای ما جالب بود. بعد از این که این‌ها را به دوستان دادیم که ویرایش کنند، بهترین گزینه را همین خانم معرفی کردند که از همه بهتر کار کرده بود و کم‌ترین غلط را چه در متن فارسی و چه در ترجمه‌اش داشت. متن آلمانی را به خانمی ایرانی که ساکن آلمان است سپردیم. عربی را هم به دوستانی که با مهاجرین عرب در ایران آشنا بودند، متوسل شدیم و بالاخره آقای را که عرب بود، پیدا کردیم. البته مشکل دیگری داشتیم که متأسفانه، مترجم انگلیسی و مترجم عربی، فارسی‌شان ضعیف بود؛ یعنی مشکل درک فارسی را داشتند. ترجمه‌شان خیلی خوب بود، ولی بعضی جاها که من مقایسه می‌کردم، می‌فهمیدم که اصلاً متوجه نشده‌اند. این یکی از مشکلات ما بود که البته آن را با کمک بچه‌ها و اهل خانواده مرتفع می‌کردند و بعد، من هم پس از این که یک بار متن را می‌خواندم و مقابله می‌کردم، مشکلات احتمالی را گوشزد می‌کردم که به هر حال، خیلی از وقت ما را گرفت.

این، اشاره‌ای بود به مشکلاتی که ما داشتیم. خوشبختانه، متن انگلیسی ما تمام شده و از دست ویراستار و مراحل دیگر گذشته و الان پیش آقای غریب‌پور است که ایشان هم قول دهم اسفند را به ما داده است. امیدواریم که این متن در اسفند ماه، بیرون بیاید. درواقع، متن انگلیسی هم پایه‌متون دیگر ما خواهد بود و در متن‌های دیگر مشکلی نخواهیم داشت. من لازم می‌بینم که در این‌جا چند نکته دیگر را خدمت شما عرض کنم؛ مخصوصاً راجع به این قضیه که اصلاً ترجمه و بازاریابی این کاتالوگ، چه مشکلاتی برای ما خواهد داشت. ما در بخش کودک و نوجوان دفتر مطالعات ادبیات داستانی، سعی کردیم با برخی از ناشران جهان ارتباط بگیریم. دلیلش هم این بود که ما می‌خواستیم آخرین کاتالوگ‌ها را داشته باشیم تا رمان‌هایی را که در این زمینه هست، تهیه کنیم و در اختیار اعضای این بخش بگذاریم. در این ارتباطات ما به این نکته اشاره کردیم که ما چنین کاتالوگی داریم

اصلاً لزومی ندارد ما راجع به ضرورت‌های ترجمه آثار ایرانی، به زبان‌های دیگر و عرضه آثار ایرانی در غرب، بحثی کنیم؛ ضرورتی نیست که همه نسبت به آن آگاهی دارند و اهمیت این قضیه را می‌دانند

و در حال تهیه آن هستیم. خیلی از این‌ها فوری با ما تماس گرفتند و خواستند که کاتالوگ را برای آن‌ها بفروسیم. در حالی که ما کاتالوگ را به جایی نرسانده بودیم. می‌خواهیم این را بگویم که به نظر می‌رسد خیلی از آن‌ها علاقه‌مند هستند که ببیند ما چه کارهایی انجام می‌دهیم. حتی چند روز پیش، آقای محمدی، فکسی برای بنده فرستاد که یک ناشر از تایلند خواسته بود «چکیده‌ای از کتاب‌های‌تان را که خودتان تأیید کرده‌اید و خوب است و جایزه برده، برای ما بفروستید. ما علاقه‌مندیم که این لیست را داشته باشیم و بعدها کتاب‌ها را بگیریم و ترجمه کنیم». به نظر می‌رسد که ما قدری دیر شروع کرده‌ایم، حتی ناشران کشورهای شرقی هم علاقه‌مند هستند. البته، این نکته را هم بگویم، آن طور که بازار نشان می‌دهد، انگلیسی‌ها تمایل چندانی به این قضیه ندارند، ولی کشورهای اسکانداوی، آلمانی زبان و کشورهای دیگر تمایل بیشتری نشان می‌دهند. شاید علتش این باشد که انگلیسی‌ها اصولاً کتاب‌های ترجمه را خیلی کم‌تر می‌پذیرند. شاید زبان خودشان را خیلی فرآگیر می‌دانند و غیره و غیره. به هر حال، یک نکته که باید به آن توجه کرد، این قضیه است که خیلی نباید به انگلستان یا آمریکا امیدوار باشیم. نکته دیگر، این است که ما باید در انتخاب کتاب‌های‌مان به این نکته توجه کنیم که نیاز کودکان کشورهای مختلف جهان، با هم فرق می‌کند. مثلاً اگر می‌خواهیم برای کشورهای عربی کاتالوگی تهیه کنیم، مسلماً با کشور آلمان یا با انگلیس یا با فرانسه تفاوت‌هایی دارد. نیازهای کودکان آن‌ها بایستی در تهیه کاتالوگ مورد توجه قرار گیرد. ادعا نمی‌کنم که در این کاتالوگ، این کار را کرده‌ایم. این کاتالوگ با نیت دیگری تهیه شده. ولی در آینده، بایستی این نکات در کاتالوگ‌ها رعایت شود. من نمی‌خواهم روی مشکلاتی که در تهیه این کاتالوگ داشتیم، تکیه کنیم؛ هم از حوصله شما بیرون است و هم این که شاید اصلاً به این بحث مربوط نباشد موضوع این بحث چیز دیگری است.

نکته دیگر، تصویرگری کتاب‌هاست. حتی کتاب‌هایی قدیمی (قبل از انقلاب) هم در لیست کتاب‌های‌مان هست. بعضی از کتاب‌ها اصلاً تصویرگری مناسبی ندارند. این در حالی است که ما باید طرح روی جلد این کتاب‌ها را اسکن کنیم و برای معرفی بیاوریم.

البته، هر چه به سال‌های اخیر نزدیک شدیم، کتاب‌های بیشتری دیدیم که طرح روی جلد خوبی داشتند. هر چند با وجود استاد زرین‌کلک، من نباید به بحث تصویرگری کتاب بپردازم، می‌خواهم بگویم که واقعا از این نکته غافل نشویم که تصویرگری‌مان رشد خوبی داشته است. حتی یک نمونه بسیار چشمگیر داریم؛ مثلاً من کتاب «غارهای فراموشی»، اثر آقای کریستوفر را که ترجمه کردم، آقای غریب‌پور طرح جلدش را کار کردند. وقتی کتاب را برای آقای کریستوفر، به انگلستان فرستادیم، در جوابی که داده بودند، به عنوان شاهکار از این طرح جلد یاد کردند. باید در نظر داشته باشیم که این کتاب، طرح جلد‌های خیلی زیادی دارد و بارها چاپ شده؛ چون کتاب جدیدی هم نیست و ۲۰-۱۰ سال پیش نوشته و چاپ شده، مسلماً ایشان طرح جلد‌های زیادی دیده بود. با وجود این، گفته که «این یک شاهکار است» و خواسته که از آقای غریب‌پور، به خاطر این طرح روی جلد، تشکر کنید.

به هر حال، طرح روی جلد‌های بعضی از این کتاب‌ها واقعا ضعیف است. هر چند چاره‌ای نداریم. مشکل دیگر هم این است که متأسفانه، خود نویسندگان ما هم قضیه را جدی نمی‌گیرند؛ یعنی خیلی از نویسندگان ما هنوز به طور جدی با این نکته برخورد نکرده‌اند و باور ندارند که باید اثرشان را به عنوان یک کالای فرهنگی تبلیغ و بازاریابی کرد. به طوری که وقتی با آن‌ها تماس گرفتیم که قطعه‌ای از عکس خودشان را در اختیار ما بگذارند، پس از گذشت ۲-۳ ماه از تماس ما، برخی از دوستان با ما همکاری نکردند و من از ایشان گله می‌کنم. ما برای آن‌ها بازاریابی می‌کنیم، ولی حاضر نمی‌شوند که قطعه‌ای از عکس خودشان را برای ما بفرستند. اگر می‌گفتند که نمی‌توانیم و برای ما مقصور نیست، ما از راه دیگری تهیه می‌کردیم. این قضیه به این‌جا برمی‌گردد که خود ما هم موضوع را جدی نمی‌گیریم.

نکته‌ای هم آقای قصاب فرمودند. البته، می‌دانم که منظورشان چیست. من فکر می‌کنم که شاید برای شروع، به کمک‌های دولتی نیاز باشد، ولی اگر می‌خواهیم به

بازارهای جهانی راه یابیم. باید تا می‌توانیم نقش دولت را کم‌رنگ کنیم. باید راهکارهایی بجوییم که از طریق انجمن‌ها و مؤسسات فرهنگی، این ارتباطات را برقرار کنیم و به کمک‌های دولتی متکی نباشیم.

قصص: البته من گفته‌ام آقای ابراهیمی را کاملاً قبول دارم. طبعاً هر چه دخالت دولت کم‌تر باشد، امکان به ثمر رساندن این کار بیشتر خواهد بود. کاملاً درست است. ایشان از نویسندگان گله کردند و این، همان حرفی بود که من گفتم. به هر حال، ما سعی می‌کنیم دوستان را مسلح کنیم که خودشان هم اقداماتی را شروع کنند. منتهی ما باید قدری از دوستان ناشرمان هم گله‌مند باشیم؛ چون من احساس می‌کنم دوستان ناشر ما هم این قضیه را جدی نمی‌گیرند. در حالی که به هر حال، دست کم به عنوان بخش خصوصی که دنبال منافعی هستند، باید در پی این باشند که آثاری را که در ایران چاپ کرده‌اند در خارج از ایران هم عرضه کنند. ما از آن دوستان هم کمک می‌خواهیم.

اقبال زاده: بین حمایت دولت و دخالت دولت باید مرزبندی دقیق شود. ما در ایران بخش خصوصی نیرومند، چه از نظر مالی و چه از نظر فرهنگی نداریم که حاضر شود سرمایه‌گذاری درازمدت روی فرهنگ بکند. حداقل من سراغ ندارم. صحبتیم را کوتاه می‌کنم و از آقای دکتر زرین‌کلک دعوت می‌کنم که صحبت‌های‌شان را شروع کنند.

زرین کلک: بنده تشکر می‌کنم از همه دوستان و هم‌چنین، میزبان محترم که فرصت دادند بنده در جمع‌تان حاضر شوم. من اخبار این جلسات را در ماهنامه «کتاب ماه کودک و نوجوان» تعقیب می‌کردم و بسیار مشتاق بودم که ببینم این انجمن به کجا می‌رود و چگونه راه خودش را پیدا می‌کند و از این نقطه نظر برایم جالب بود که ما هم انجمنی داریم؛ انجمن فیلم‌سازان انیمیشن که مخففش «انجمن آسیفا» است. ما هم این مشکلات و گرفتاری‌ها را داریم؛ البته از نوع خودش و حتی گاهی پیچیده‌تر. برای این که وقتی صحبت از ادبیات می‌شود، از صدر تا ذیل مقامات ما فارسی را بلدند و بعضی‌های‌شان هم نوشتن را بلدند، اما وقتی که صحبت از سینما می‌شود، اندکی از آن‌ها درباره سینما چیزی می‌دانند و وقتی صحبت از سینمای انیمیشن می‌شود، باید بگویم که هیچ‌کس هیچ چیز نمی‌داند، با کمال تأسف. به همین دلیل، کار ما پیچیده‌تر و مشکل‌تر می‌شود.

برای این که در قدم اول بایستی مسئولین را با این هنر آشنا کنیم که آن‌ها هیچ چیز از آن نمی‌دانند. اما در این جا عرضم این است که اشتیاق من به شناختن این انجمن، در این بوده که وجوه مشترک بسیاری را در آن‌ها پیدا می‌کردم. به اضافه این که بنده به هر حال، از چند جهت با کودک ادبیات کودک و تصویرگری کودک گره خورده‌ام؛ یا شانس و اقبال من در این بوده و یا بلدشانی خوانندگان و تماشاگران کتاب‌های من. به هر حال، تشکر می‌کنم که بنده را دعوت کردید و الان هم که به سخنان من گوش می‌کنید باز هم از شما تشکر می‌کنم؛ چون نمی‌دانم چیزهایی که می‌خواهم بگویم چیزهایی به درد بخور هست یا خیر؟ بنده در این مجلس تازه وارد به حساب می‌آیم و اگر چیز بی‌موردی گفتم، مرا از پیش ببخشید.

مطالبی که در فاصله این گفت‌وگو، دوستان آرایه کردند، در ذهن من مطالبی را در ارتباط با این قضیه تلاعی کرد. فکر کردم که این‌ها را ولو این که پراکنده، بگویم و شاید از این قطعات موزاییکی، چیزی دربیاید.

نکته اول، این است که خود من در سال ۱۹۸۶ (تقریباً ۱۶ سال پیش)، اولین بار با این پدیده Literary agency ها در نیویورک برخورد کردم. من از طریق انجمن بین‌المللی فیلم‌سازان انیمیشن، دعوت شده بودم که در آن‌جا انیمیشن شو (Animation Show) از فیلم‌های ایرانی برگزار کنم. اما به دلیل این که مصور کتاب هم بودم و مرتکب تصویرگری چند کتاب کودک شده بودم، علاقه‌مند بودم که

از این سفر دو نتیجه بگیرم. این بود که اوقاتی که درگیر آن قضیه نبودم، به کار نشر، کتاب‌های کودک و غیره می‌پرداختم و راهنمای من، آن قدر مهربان بود که مرتباً برای من برنامه تهیه می‌کرد، با ناشرین تماس می‌گرفته بعد به من آدرس می‌داد و من به سراغ ناشران می‌رفتم. من در فرصت کوتاهی، شاید ۳۰ تا ۴۰ تا از این بنگاه‌ها و کارگزارهای نشر دیدم. به این‌ها مراجعه می‌کردم و کتاب‌هایم هم همراهم بود و می‌گفتم که من یک نویسنده و نقاش ایرانی هستم و آثارم را نشان‌شان می‌دادم. همان‌طور که آقای قصاص هم اشاره کردند، بسیاری از آن‌ها مؤدبانه رد می‌کردند. البته، برای من مفهوم نبود که چرا نمی‌پذیرند. این سؤال از همان موقع در من ایجاد شد که علت را باید جست‌وجو کرد تا ببینم علت چیست. چرا نمی‌خرند؟ چرا نمی‌خواهند؟ چرا نمی‌پذیرند. نکته اول، بلافاصله به ایرانی بودن من برمی‌گردد و به یاد بیابرید که در سال ۱۹۸۶، شرایط جامعه ما و آبروی ما در خانواده جهانی، در چه وضعی بود. بعضی‌ها به سبب این که من ایرانی بودم، مرا نمی‌پذیرفتند و آن‌هایی که می‌پذیرفتند، یا بیشتر تاجر بودند یا کم‌تر تعصب نژادی داشتند. به هر حال، این یک عامل بود. عامل دیگر، برمی‌گشت به خود کتاب؛ یعنی کتاب‌ها واقعاً قابل عرضه نبودند. در قیاس با کتاب‌های چاپ خودشان، کتاب‌های ناقابل بودند. بهترین چاپ در آن سال‌ها توسط کانون پرورش فکری انجام می‌شد. من هم کتاب‌هایم را در کانون پرورش فکری چاپ کرده بودم. البته، اگر می‌توانستند بهتر از آن چاپ کنند، حتماً چاپ می‌کردند. بالاخره، کتابی که در کشور ما کتاب قابل قبولی بود، در آن جا



یک کتاب حقیر بود و من خودم این را حس می‌کردم. خوشبختانه الان شرایط چاپ در ایران عوض شده است. ما الان مسلح به تکنولوژی جدید هستیم. بعضی از چاپ‌های ما واقعاً می‌توانند با آثار خارجی رقابت کنند. با وجود این، باز هم باید مراقب این نکته باشیم و نباید غفلت کنیم و کار را دست کم بگیریم. عرضه کتاب و نمود اولیه‌اش، بسیار تأثیرگذار است.

این‌ها چیزهایی بود که دلایل رد کارهای من به حساب می‌آمد. احتمال می‌دهم دلایل دیگری هم بوده؛ شاید ضعف تکنیک کار بوده شاید ضعف داستان بود و شاید هر چیز دیگری. اما وقتی که به ادبیات آن‌ها مراجعه کردم، یعنی بعدها که در آمریکا ساکن شدم، به دلیل این که نوه‌هایی دارم که کتاب‌هایی به زبان انگلیسی می‌خواستند، آن وقت بعضی نکات مهم برایم روشن‌تر شد. در واقع، دلایل بیشتری پیدا کردم که چرا کتاب‌های ما جلوه ندارد. نو اصل مهم در این جا مطرح است؛ اصل اول این است که ما فرهنگی داریم که شبیه یک جزیره دور افتاده از دنیا است و با وجود این که ادبیات فارسی، یکی از پیشروترین و نبوغ‌آمیزترین ادبیات جهان است و قله‌هایی در ادبیات فارسی هست مثل سعدی، حافظ، مولانا، فردوسی و غیره، چند «هیمالیا» بیشتر نداریم. در مقابل این قله‌ها، قله‌های زیادی نیست.

البته، من اعتقاد شخصی خود را عرض می‌کنم و شاید کمی جسورانه باشد. اعتقاد من این است که حداکثر شاید بتوانیم چند شاعر درجه اول جهانی، نظیر شکسپیر را در ردیف شعرای خودمان قرار دهیم. این سرمایه‌های ما بایست علی‌القاعده سبب این شده باشند که در طول تاریخ بلند و دراز ما جایگاه بسیار درست و شایسته‌ای در جهان داشته باشیم اما متأسفانه نداریم. علل جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی به عهده من نیست. بایستی تاریخ‌شناسان و اهل ادب بگویند چرا. نکته دوم این است که متأسفانه ادبیات ما در زمینه کودکان و در زمان حاضر، به هیچ‌وجه قابل مقایسه با ادبیات فرنگی و خارجی نیست. ادبیات معاصر ما ادبیات محبوبی نیست، ادبیات کودک‌پسندی نیست. شاید روحیه ایرانی و شرقی ما را ارضا کند، اما آن‌ها را قانع نمی‌کند. کودکان ما ناچار به خواندن کتاب‌هایی هستند که ما برای‌شان تولید می‌کنیم، اما در قیاس با ادبیات دنیا که برای کودک جای مناسبی در نظر گرفته و سرمایه‌گذاری عظیمی کرده است، در سطح پایینی هستیم. من کتاب‌های توهام را که می‌خوانم، عموماً به این نتیجه می‌رسم که نیازهای بچه‌های امروز جهان و نیازهای ما در کودکی‌مان، صددرصد عوض شده است و با نیازهای جامعه ما تفاوت اساسی دارد. به عبارتی، اگر ما برای بچه‌مان قصه یک گنجشک را در ۱۲ صفحه می‌نویسیم و به عنوان کتاب کودک بیرون می‌دهیم و به فرض ۳ هزار نسخه از آن هم فروش می‌شود، با این کار ارضا می‌شویم.

تعارف قبول کنیم. اگر می‌خواهیم کتاب‌های‌مان را صادر کنیم، باید بدانیم که مخاطبین ما چه توقعات و چه روحیاتی دارند. حتی بین روحیه بچه‌های اروپایی و آمریکایی، تفاوت قاحشی وجود دارد. حتی بین بچه‌های جنوب اروپا و شمال اروپا، تفاوت هست. من می‌خواهم از هیأت مدیره انجمن و از کسانی که این زحمت را کشیده‌اند، خواهش کنم که به این نکته هم بپردازید که آیا لازم است ابتدا از غرب شروع کنیم یا این که باید از خودمان بپرسیم که اگر از منطقه خودمان شروع کنیم، بهتر است؟ مثلاً حلقه دور ایران را در نظر بگیرید؛ از کشورهای عربی اطراف خلیج فارس تا کشورهای جدا شده از شوروی سابق که کمابیش زبان مشترک و اغلب خط مشترک دارند، می‌توانند طرف معامله ما قرار بگیرند و یا به هر حال این پیوند فرهنگی ابتدا از این کشورها شروع شود. من روی این نکته تأکید می‌کنم. دلیلش هم این است که ما از بسیاری از جهات، اشتراک زیادی در زبان و فرهنگ و مفاهیم، مذهب، شرایط اقلیمی، سابقه تاریخی و غیره و غیره با این کشورها داریم که این اصلاً کم اهمیت نیست.

شاید خوب باشد که پله به پله این مدارج را طی کنیم. حلقه دوم، کشورهای آسیایی است. ما با کشورهای آسیایی، به نحوی از انحاء روابط فرهنگی داشته‌ایم و می‌توانیم داشته باشیم. فی‌المثل کتاب‌های فارسی که در مجموعه «افسانه‌های ایران»، به وسیله یونسکو در ژاپن چاپ شد، یکی از حلقه‌هایی است که قبلاً پیدا شده و می‌شود آن را توسعه داد. یا فرض بفرمایید،

همین قدر که ما مسلمان هستیم و مردم اندونزی هم مسلمان هستند، می‌تواند کارساز باشد. مثلاً بنده یک ناشر اندونزیایی می‌شناسم که ممکن است علاقه‌مند باشد طرف معامله ما باشد. زمانی که در آمریکا بودم، کتاب «ملانصرالدین» را برداشتم و پرسیان و جویان شدم و بالاخره، به من آدرس یک ناشر ایرانی را دادند که دفترش در واشنگتن بود. خیلی اظهار علاقه کرد و قراردادی هم با هم نوشتیم. ایشان یکی از ناشرین خیلی خوب ایرانی است و علاوه بر این که آدم آگاهی است، بسیار وطن دوست است. زمانی که در آمریکا به ما ایرانی‌ها با بدبینی نگاه می‌شد، ایشان این جسارت و این همت را داشت که کتاب‌های فارسی را به زبان انگلیسی ترجمه کند و در تیراژهای خوب هم بفروشد.

الآن یکی از ناشرین معتبر و شناخته شده واشنگتن به حساب می‌آید و همه آثارش هم آثار ایرانی است: «سووشون»، «حافظ» و کتاب‌های متعدد از ترجمه‌های این ناشر است. این ناشر

کتاب‌های معمولی چاپ نمی‌کند، کتاب‌های نفیس چاپ می‌کند، در همان سطح کتاب‌های آمریکایی. او هم می‌تواند دریچه‌ای باشد برای این ارتباط و شاید راهنمای‌اش هم برای ما خوب باشد. البته، این ناشر تنها نیست. در کالیفرنیا هم ناشرین ایرانی هستند اما هیچ کدامشان اعتبار او را ندارند. از جمله تجربه‌هایی که من با این ناشر داشتم، ترجمه داستان‌های ملانصرالدین، اصرار ورزید که حتماً این مترجم باید آمریکایی باشد و نباید ایرانی باشد.

من یک سؤال دارم که به عنوان مطلب آخر خودم، آن را می‌گویم. یا این زحمت‌هایی که شما کشیده‌اید و با این پروژه بسیار درست و به‌جا و مناسبی که شما تهیه می‌کنید چه فکری برای تصویرهایی کرده‌اید که از قبل وجود داشته؟ فرض کنید که این صد کتاب، کتاب‌های خوبی هستند با تصویرهای بد.

اگر تصاویر در حد کتاب نباشد یا بیسند غیرایرانی را ارضا نکند ممکن است که ما با شکست مواجه شویم؛ ولو این که در کاتالوگ داستان را خوب چکیده و خوب معرفی کرده باشیم، اما تصاویر جوابگو نباشد...

ابراهیمی (الوند): بله آقای دکتر به نکته دقیقی اشاره کردند. ما هم با این مشکل مواجه شده بودیم. من یک نمونه می‌گویم؛ مثلاً «ماهی سیاه کوچولو» یکی



کتاب‌های کودک و نوجوان / کریم الله

ولی فرزندان ما که مقیم آمریکا هستند، وقتی این کتاب‌ها را می‌خوانند، درک درستی از آن پیدا نمی‌کنند. حتی بچه‌هایی که در خانواده‌های ایرانی هستند و به زبان فارسی تعلیم داده شده‌اند با این کتاب‌ها ارضا نمی‌شوند. در مقابل، با کتاب‌های آمریکایی، خیلی زود انس می‌گیرند. نقطه‌ها و نکته‌هایی که در آن کتاب‌ها یافت می‌شود در کتاب‌های ما نیست. آن کتاب‌ها بسیار پرنرزی و دینامیک است. در آن شیطنت و قانون شکنی وجود دارد (البته قانون شکنی‌های کودکانه که به نافع بچه‌ها بسیار خوشایند است) و یا این که پر از تخیل، افسانه و چیزهایی است که بچه‌ها دوست دارند و تخیل‌شان با آن پرواز می‌کند. حداقل این که ریتمیک است. مجموعه کتابی هست در آمریکا که بسیار موفق است به نام «دکتر سوسکه». این فقط یک مجموعه ریتمیک است که خیلی هم معنی ندارد؛ مثل «آل مثل تولوله» که مصراع اول با مصراع آخر هیچ ارتباط مستقیمی ندارد. من بعد از خواندن این کتاب، اصلاً خودم تحریک می‌شدم و دست به قلم می‌بردم و چیزهایی می‌نوشتم. وقتی که تحت تأثیر آن کتاب‌ها بودم، می‌دیدم که چقدر موضوع‌های خوبی است برای نوشتن و چقدر این کتاب‌ها انرژی دارند. به تدریج، به این کشف رسیدم که کتاب‌های ما، کتاب‌های شرقی یا روحیه‌های شرقی است و ما باید این را بدون

از کارهای ما بود. تصاویر آقای فرشید مثقالی را داشتیم که کانون چاپ کرده بود و چند کار دیگر هم بود. ما دنبال نسخه آقای مثقالی می‌گشتیم و به آقای اقبال زاده خیلی زحمت دادیم و الان نسخه‌ای هم که از کانون گرفته‌ایم بسیار کم‌رنگ است. واقعاً در این جا تقاضای کمک می‌کنیم. اگر کسی نسخه «ماهی سیاه کوچولو»ی کانون را با تصاویر آقای مثقالی دارد که کیفیتش خوب است، به ما برساند. آقای غریب‌پور در مورد بسیاری از نسخه‌ها واقعاً مشکل داشت. مثلاً «فصل نان» آقای درویشیان، اصلاً در بازار نبود. ایشان شخصاً یک نسخه فرستاده و کلی هم قسم داده که این نسخه امانت است و پس از این که استفاده کردید برگردانید. تازه آن هم کیفیت نداشت. ولی چاره‌ای نداشتیم و به هر حال، این نکته یکی از مشکلاتمان بود و سعی کردیم از میان نسخه‌ها، نسخه‌ای که تصویرگر معروف‌تری داشته، پینا کنیم؛ حتی اگر کیفیت‌اش پایین باشد. با زحمتی که آقای غریب‌پور می‌کشند و می‌کوشند آن‌ها را اصلاح کنند، می‌توانیم نسخه بهتری داشته باشیم. حالا این مشکل روی جلد است. ما مشکل طرح‌های داخل جلد را هم داریم. بعضی از کتاب‌ها تصویری است. ما امیدواریم و این فکر در ذهنمان است که اگر ناشر خارجی البته همان طور که آقای دکتر گفتند، تکیه اولیه ما روی متن بوده) موضوع را پسندیده و خواست کتاب را ترجمه و چاپ کند، حتماً این نکته را با او در میان خواهیم گذاشت که این کتاب مثلاً ۲۰ سال پیش تصویرگری شده، اما اکنون می‌تواند تصویرگری جدیدی داشته باشد. یعنی اگر شما متن را قبول دارید می‌توانید تصویرگری‌اش را به یک تصویرگر جدید بدهیم. در آن مرحله فکر کردیم که آثار بعضی از تصویرگران‌مان را برایش بفرستیم تا نمونه کارها را ببینند و در صورت تمایل، آن آثار تصویرگری شوند. این چیزی است که در ذهن ماست.

یک نکته را هم بگویم که در این کاتالوگ، صد کتاب از ۶۶ نویسنده معرفی شده است. دلیلش هم این است که بعضی از نویسندگان معروف ما مثل آقای رهگذر، آقای محمد محمدی، محمدرضا یوسفی و عده‌ای دیگر، کتاب‌هایی که دارای امتیاز بالایی بود، زیاد داشتند. در این جا هم کاری کردیم حدی گذاشتیم و گفتیم مثلاً آقای یوسفی، درست است که کتابش امتیاز آورده، ولی ما چهار کتاب بیشتر از ایشان نمی‌آوریم. کلاً هیچ نویسنده‌ای بیشتر از ۴ کتاب ندارد. دلیلش این است که ته جدول، بعضی از نویسندگان دیگر هم در این لیست قرار بگیرند. این نکته را می‌خواستیم بگویم؛ وقتی که من نسخه فرانسه را داده بودم تا آقای دکتر پزیمان بخوانند، می‌گفتند من فرصت نداشتم ولی با خواندن این کتاب‌ها فهمیدم که در این کتاب‌ها چه می‌گذرد. متأسفانه، بسیاری از نویسندگان ما به خاطره‌نویسی افتاده‌اند. یعنی وقتی که کتاب‌ها را می‌خوانید، می‌بینید که بیشتر خاطره است. آن‌چه ابتدا اشاره کردم که باید ببینم نیازهای بچه‌های دیگر چیست و آقای دکتر هم به درستی به آن اشاره کردند. فکر می‌کنم که باید به برخی از دوستان، به صراحت بگویم که «خاطره‌نویسی دیگر بس است، بیایید به مشکلات و نیازهای بچه‌ها بپردازید.» این را هم بگویم که درصد بالایی از این داستان‌ها در روستا می‌گذرد. در حالی که واقعاً بچه‌های شهری ما هم نیازهایی دارند. یعنی باید به دوستان نویسنده‌مان هشدار بدهیم: این قلم به روستا و خاطره‌نویسی توجه نکنید. حتی بچه‌های روستایی ما الان از آن دوران ۴۰ سال پیش خیلی فاصله گرفته‌اند. به نیازهای امروزشان توجه کنید.

قصاص: من یک نکته بسیار کوچک که در اصل یک خواهش است دارم. راستش، آقای دکتر در ذهن من انداختند. ما در جلسات کمیته روابط عمومی انجمن، زاهکارهای مختلفی را مورد بحث قرار دادیم که راهی را به آن طرف مرز باز کنیم. گفتیم هر کس در آن طرف مرز با ناشر، نویسنده و هنرمند ایرانی مقیم خارج ارتباط دارد، از این امکان استفاده کند. متأسفانه، کسانی که در این جلسات حضور داشتند هیچ کدام روابط خاصی نداشتند. من از تمام دوستان و از تمام اعضا و از تمام کسانی که علاقه‌مند به این قضیه هستند، خواهش می‌کنم هر کثالی که دارند، هر ارتباطی که به ذهن‌شان می‌رسد یا هر راهکاری را که می‌توانند به ما بدهند در اختیار انجمن قرار دهند و این امکان را برای ما فراهم کنند که در سیاست‌گذاری‌های‌مان این‌ها را بیاوریم و بتوانیم دست کم با ایرانی‌های خارج از ایران شروع کنیم و به مرور، بازار وسیع‌تری به دست بیاوریم.

ابراهیمی (الوند): لازم است اشاره کنم برای رفع سوء تفاهم احتمالی

کاتالوگ صد کتاب را «خانه ترجمه برای کودکان و نوجوانان» تهیه و چاپ خواهد کرد. در ضمن، ما هم بسیار خوشحال می‌شویم و نیازمند این راهنمایی‌ها هستیم. **یکی از حضار:** در تأیید صحبت‌های آقای زرین کلکه در مورد حلقه‌ای که خوب است برای این کاتالوگ گذاشته شود، خاطره‌ای به ذهن من آمد در این ارتباط که شاید اصلاً بعضی از نوشته‌های ما به ذائقه دیگران خوش نیاید به این دلیل که اصلاً فرهنگ‌مان یکی نیست و مسایل و موضوع‌های‌مان متفاوت است. یک بار سفری داشتیم و تعدادی کتاب هم با خودم برده بودم. خیلی دلم می‌خواست که در آن‌جا اشاعه پیدا کند و در حد خودم، تبلیغ می‌کردم. دوستی گفت که من داستانی را برای بچه‌ها می‌خواندم و می‌گفت که مثلاً «حسن شب‌های جمعه سر قبر می‌رفت و روی آن آب می‌پاشید.» بچه می‌گفت: «له برای چه این کار را می‌کرد؟» یا وقتی خواندم که «بچه پلر نداشت» وضع خوبی نداشت و این کار را می‌کرد که مردم به او پول بدهند.» بچه‌ها می‌گفت: چرا اداره سوسیل نمی‌رفت؟»

مهمتمدی: خواستیم بگویم کتاب‌هایی را باید انتخاب کنیم که حداقل از این مرز و بوم فراتر رفته و یک دیدگاه جهانی را مطرح کرده باشند. درست است که شرایط فرهنگی و زندگی ما با آن‌ها فرق می‌کند ولی موضوع‌های مشترک حتماً بین مردم جهان وجود دارد و نویسندگان باید بکوشند دیدشان را بازتر کنند و به قول آقای الوند، نوستالژی زمان‌های کودکی خودشان را با آن شرایط آرایه نکنند. دیگر روستاها، روستاهای قدیم نیست و بچه روستایی الان هم، همان روستایی قبلی نیست. نویسنده‌ها باید نگاه بزرگسالی را کنار بگذارند و مخاطب خودشان را بشناسند.

نکته دوم این که پیشنهاد می‌کنم میزگردی هم برای ترجمه آثار از زبان‌های دیگر ترتیب دهید که من فکر می‌کنم در این زمینه، آشفته‌بازی است در ترجمه کتاب‌های کودکان و نوجوانان هرکسی اصطلاحات خاص خودش را به کار می‌برد و اثر اصلی را مضمّن می‌کند. من فکر می‌کنم که لازم است میزگردی هم در این زمینه باشد.

نجف خانی: می‌خواستیم بگویم جای ما، گروه مترجمین، در این ارتباط یک طرفه ترجمه از این طرف به آن طرف، کجاست؟ این را بگویم که اصلاً ترجمه از این طرف به آن طرف کار ما نیست. اگر کسی ادعا کند که می‌تواند این کار را بکند، واقعاً خیلی شهامت دارد. اگر شما بخواهید چنین حرکتی انجام دهید، باید جلسات کارگاهی گذاشته شود و به این مترجمین آموزش داده شود. نکته دیگری هم دارم؛ کتاب‌هایی که برگزیده می‌شوند، واقعاً باید برگزیده باشند. من با گروهی از بچه‌ها کار می‌کنم که اصلاً حاضر نیستند کتاب‌های فارسی بخوانند. داستان‌نویس‌های بسیار خوبی هستند و تمام شخصیت‌ها را هم انگلیسی انتخاب می‌کنند. حتی حاضر نیستند اسم‌های فارسی انتخاب کنند. یعنی باید نویسنده‌های ما هم پا به پای نویسنده‌های خارجی جلو بیایند. بسیاری از آثار نویسندگان ما خیلی با ارزش است، اما برای ما منتقلان و بزرگسالان، ولی بچه‌ها با آن‌ها ارتباط برقرار نمی‌کنند، بچه‌ها را خسته می‌کند. ضرب آهنگ تند کتاب‌های خارجی، در کتاب‌های ما اصلاً وجود ندارد. وقتی بچه ایرانی که در جامعه ایران رشد کرده، با این کتاب‌ها ارتباط برقرار نمی‌کند آن طرفی‌ها که دیگر معلوم است. همین بچه با کتاب خارجی خیلی خوب ارتباط برقرار می‌کند و این از قلم جهانی آن نویسنده‌ها حکایت می‌کند. نویسنده‌های ما باید قلم جهانی پیدا کنند.

اقبال زاده: شما به موانع و آسیب‌ها اشاره کردید که یکی ضعف نویسندگان ماست. در ضمن، ترجمه از این طرف به آن طرف، باید توسط مترجم بومی آن طرف صورت گیرد. اشکال در راهبرد و سیاست‌گذاری‌هاست. هیچ الزامی ندارد که مترجمین ما حتماً از آن طرف به این طرف برگردانند. ببینید، ما مترجم حرفه‌ای نداریم که زندگی‌اش از طریق ترجمه بگذرد، دلیلش این است که بسترسازی نشده. از این طرف هم نمی‌تواند نان بخورد. همان مشکلی که آقای قصاب و آقای دکتر زرین کلک به آن اشاره کردند. ببینید ما هنوز یک Literary agency در ایران نداریم. ناشرهای موجود هم حاضر نیستند در این زمینه سرمایه‌گذاری کنند؛ مسائلی که در ادبیات مطرح می‌شوند، اگر مسایل فراگیر بشری و جهانی باشند چه آمریکایی و چه ایرانی بخواند، جذبش می‌کند؛ مخصوصاً اگر زبانش زیبا و قوی باشد و اثر ادبی، یعنی فرم زیبا و اندیشه. خوب می‌دانید که مثنوی معنوی، در ترجمه، اقت زبانی‌شناسی زیادی خواهد داشت با وجود این، تا آن جا که من می‌دانم، تیراژ اولیه

ترجمه‌اش ۲۵۰ هزار نسخه بوده و حالا بیش از یک میلیون نسخه در امریکا فروش رفته است. این حسرت نافرین ما در این جاست. مولوی چه گفته که آن‌ها می‌پسندند؟

آقای دکتر اشاره کردند که ما ادبیات کهن غنی داریم. ما آثاری داریم که ارزش جهانی دارند و اگر درست ترجمه و ارایه شوند، خیلی خوب است. البته، این آثار خیلی کم هستند. واقعاً کیفیت نوشته‌های نویسندگان ایرانی خیلی پایین است. امسال یکی از دوستان خوب ما داور آثار تألیفی بودند. واقعاً پشیمان شدند. چرا؟ درست است که آثار تألیفی را با شاهکارهای جهانی مقایسه می‌کنند، ولی چرا ما شاهکار نداشته باشیم؟ چرا شاهکارهای مان باید اتفاقی باشد؟ چون این‌جا همه چیز اتفاقی است. وقتی نویسنده حرفه‌ای نباشد. همین می‌شود و خلاقیتش از بین می‌رود.

قصاع: یک راهکار دیگر هم هست که بلندپروازانه به نظر می‌رسد. باید کارهای مشترک بین مترجمان و نویسندگان ما صورت بگیرد و کتاب از ابتدا به انگلیسی تدوین شود. آقای سیف غفاری، کتاب «اتحاد نافرجم» را به انگلیسی نوشت و با زحمات زیاد در انگلیس چاپ کرد (خود بنده هم این کتاب را به فارسی ترجمه کردم). ایشان همت کرد تا یک کتاب را با تمام مشکلاتش به انگلیسی بنویسد. هرکس این توانایی را دارد، بسم الله، خیلی عالی است. من در برخی از مترجمین خانه ترجمه توانایی‌های بسیار بالایی می‌بینم و مطمئنم با فعالیت گروهی، به راحتی از پس چنین کاری برمی‌آیند.

به نظر می‌رسد که ما قدری دیر شروع کرده‌ایم، حتی ناشران کشورهای شرقی هم علاقه مند هستند. این نکته را هم بگویم، آن طور که بازار نشان می‌دهد، انگلیسی‌ها تمایل چندانی به این قضیه ندارند، ولی کشورهای دیگر تمایل بیشتری نشان می‌دهند زبان و کشورهای دیگر تمایل بیشتری نشان می‌دهند

معمتمدی: متأسفانه، بسیاری از نویسندگان ما زبان فارسی و ادبیات فارسی را خوب نمی‌دانند. حالا چه برسد به این که داستان‌شان را به انگلیسی بنویسند.

قصاع: گفتم که بلندپروازانه است!

شاه‌آبادی: متأسفم که این حرف را به این شکل می‌زنم، اما فکر می‌کنم جان مطلبی که باید گفته شود، این است که بزرگ‌ترین مشکل ما در راه صادرات کتاب، این است که امثال بنده و شما که آدم‌های فرهنگی هستیم، نشسته‌ایم و راجع به موضوعی که کاملاً تجاری است، صحبت می‌کنیم. این کار را باید به کسانی سپرد که ناچر باشند.

در مورد مسائلی زیادی صحبت شد، ولی از کپی‌رایت صحبت نکردیم. در این صورت، می‌توانیم کتاب‌ها را رد و بدل کنیم. کتاب بدهیم، کتاب بگیریم و به این ترتیب با ذائقه خواننده خارجی آشنا شویم. کتاب‌سازی ما بسیار ضعیف است. این نکات، همه در حوزه غیر فرهنگی قرار می‌گیرد و متأسفانه، ما روی آن بحث می‌کنیم. من می‌گویم که بعدها از کاتالوگ بسیار خوب آقای ابراهیمی (الوند)، چه استفاده‌ای می‌خواهیم بکنیم.

اقبال زاده: من ابتدا از کتاب به عنوان کالای فرهنگی یاد کردم. عرض کردم

بخشی خصوصی ما بها نمی‌دهد. ما امروز برای میزگرد، حداقل از ده ناشری که ما همه آن‌ها را فرهیخته می‌دانیم، فعال هستند و بازار جهانی را می‌شناسند، دعوت کردیم، ولی شما الان حتماً یک ناشر در میزگرد ما نمی‌بینید. ما دقیقاً این حلقه گم شده را می‌دانیم. بعضی از دوستان ما می‌گویند، دولت کنار برود تا بخش خصوصی بیاید. من می‌پرسم کلام بخش خصوصی؟ پشتیبانی و حمایت دولت، غیر از دخالت دولت است. همان طور که فرمودید، باید نهادهای تخصصی با حضور نویسندگان به عنوان مشاورین فرهنگی تشکیل شود.

زرین کلک: یاد می‌آید، در مجلس شانزدهم، یکی از وکلای تهران، آقای الهیار صالح بود، الهیار صالح، طرحی داد به مجلس در مورد خاصی. طرح به بحث گذاشته شد بحث‌های زیادی صورت گرفت و بعد رأی‌گیری کردند. الهیار صالح، جزو مخالفین رأی داد! من می‌خواهم حرف قبلی‌ام را با این مقدمه کامل کنم و آن نکته‌ای بود که بین صحبت‌ها پیش آمد. این که جهانی فکر کنیم یک حقیقت است. ما در دهکده جهانی زندگی می‌کنیم و به ناچار، پیوند ما روز به روز با دنیا بیشتر می‌شود و ناچاریم که جهانی و بشری فکر کنیم پوست بترکانیم و از این جزیره دورافتاده‌مان بیرون بیاییم. اما مفهومش این نیست که هم رنگ شویم و ویژگی فرهنگی خودمان را از دست بدهیم.

آن چه باعث توفیق فیلم‌های ایرانی شد، طراوت گفتار و طراوت اندیشه آن است. هیچ کدام از این فیلم‌سازها که در سطح جهان معرفی شدند و اکنون فیلم‌های‌شان به راحتی فروش می‌رود، فیلم هالیوودی نساختند، فیلم‌های خودشان را ساختند و زبان خودشان را به کار گرفتند و همین طراوت و تازگی حرف‌شان بود که آن‌ها را موفق کرد. بنده ۱۵-۱۰ فیلم دارم و هر جا در کشورهای خارجی، با این فیلم‌ها شرکت کردم، با کمال تعجب دیده‌ام که فیلمی را از من پسندیدند و روی آن انگشت گذاشتند که خود من در ردیف آخر فیلم‌هایم قرار می‌دهم و وقتی دقت کردم، دیدم که زبان آن فیلم‌هاست که با بقیه تفاوت دارد. مثلاً چون بنده در آن فیلم، از طراحی‌های چاپ سنگی استفاده کرده‌ام، به فیلم طراوتی داده که بینندگان خارجی، آن را انتخاب کرده‌اند. از این قضیه می‌خواهم نتیجه بگیرم که در عین جهانی شدن و بشری فکر کردن، اگر بخواهیم مقلد «هالیوود» یا مقلد «هری پاتر» شویم، عقب می‌افتیم. خوب است که زبان ما زبان کتاب آقای کرمانی باشد، «مربای شیرین» را می‌گویم. باید قصه‌های خودمان را بگوییم، اما با زبانی که همه بچه‌های دنیا بفهمند.

یکی از حاضران: در تأیید گفته‌های شما باید بگویم که در کنار جهانی شدن، حفظ هویت هم مهم است.

زرین کلک: تشکر می‌کنم، برای این که حرف‌های بنده را تکمیل کردید. **ابراهیمی (الوند):** من چند نکته راجع به صحبت آقای شاه‌آبادی می‌گویم؛ حق با شماست. ما هم فکر می‌کردیم که این کاتالوگ را بعد از چاپ چه باید کرد. ما همین‌ها را نیاز داریم. گفتم که از بین راه‌های متعددی که به ذهن‌مان رسید، و بالاخره، یکی از راه‌ها را انتخاب کردیم. فکر می‌کردیم که آن راه به احتمال زیاد به مقصد می‌رسد. تصورمان بر این است که می‌توانیم برای ناشران خارجی بفروشیم و فکر کردیم که اگر از این ۱۰۰ کتاب، ۵ کتاب هم با استقبال روبه‌رو شود، خوب است. اگر راه‌های بهتری هم باشد و عزیزان به ما بگویند، خوشحال می‌شویم. به هر حال، این کاتالوگ تهیه شده و باید یک جوری به آن هدف که راهیابی ادبیات کودک ایران به جهان است، برسد.

شاه‌آبادی: فکر می‌کنم الان قدری حوصله جمع بیشتر است و من به خودم اجازه می‌دهم راجع به این قضیه بیشتر صحبت می‌کنم. این را که عرض می‌کنم، از تجربه‌های شخصی خودم می‌گویم. شما این کاتالوگ را می‌فرستید، یک ناشر مثلاً سنگاپوری هم پیدا می‌شود و کار شما را می‌خواهد و بعد مذاکره می‌کنید. همدیگر را رد کجا می‌بینید؟ معامله شما را چه کسی جوش می‌دهد؟ از شما خواهد پرسید پولی را که من برای شما می‌فرستم، به چه حسابی بریزم. این پول چگونه است؟ چگونه خرج می‌کنید؟ کتاب را چگونه برایش می‌فرستید؟ روی دیسکت می‌فرستید؟ فیلم و زینک می‌فرستید؟ کتاب چاپ شده به او می‌دهید؟ و از همه مهم‌تر این که ناشر سنگاپوری یا ناشران کشورهای مثل سنگاپور، به شما رقمی

پیشنهاد می‌کنند که اصلاً پول پست و فیلم و زینک شما هم در نمی‌آید چه رسد به هزینه‌های دیگر. چرا؟ چون آن‌ها هم مثل ما مشکلات مالی دارند. مسئله دیگر این است که آثار ما در سوپر مارکت گسترده‌ای قرار دارد و کالای غربی‌ها و امریکایی‌ها که کتاب‌های جذاب، شاد و زیبا دارند، در کنار کارهای ماست. اگر بخواهند پول خرج کنند دلیلی ندارد که کتاب ما را بخرند. آن‌ها کتاب‌های قشنگ‌تر و جذاب‌تر را می‌گیرند. اگر هم یک ناشر غربی کتاب ما را بخرد، با یک نگاه توریستی می‌گیرد؛ همان نگاهی که به سینمای ما هم وجود دارد. البته در برخی موارد و نه در تمام موارد. او کتاب ما را توریستی می‌بیند. بنابراین، احتمال دارد که همان ناشر غربی، به طرف کتاب ما بیاید و پول بیشتری بدهد.

در هر صورت، شما چطور می‌خواهید بازاریابی کنید؟ مثلاً شما این کاتالوگ را در نمایشگاه بولونیا می‌گذارید. آیا شما در ظرف ۴ روز می‌توانید این کتاب را به یک نفر که خودش کارگزار نیست و نماینده کارگزار است و غرفه‌ها را دیده و آن قدر رو داشته که غرفه کم زرق و برق شما را هم بررسی کرده، بدهید تازه، او باید با مقام بالاتر خودش حرف بزند و بعد با مسوول فروش صحبت کند و توجیه اقتصادی قضیه را مشخص کند و... همه این‌ها وقتی به مراتب بیشتر از ۴ روز می‌خواهد. به شرط این که از طریق E-mail و اینترنت و غیره. همه کارهای‌تان را انجام داده باشید و در بولونیا فقط امضا کنید. این کار یک اژانس ادبی است.

ابراهیمی (الوند): ما دقیقاً همه این موارد را می‌دانیم. حتی تلاش ما این بود که این کاتالوگ ۴ ماه پیش حاضر شود، ولی متأسفانه به دلایل مشکلاتی که همیشه بر سر راه این جور کارهاست نتوانستیم این کار را بکنیم. آن چه ما می‌خواهیم، این است که ما فقط بین آن‌ها رابط باشیم. ما اصلاً نمی‌خواهیم در بولونیا با کسی مذاکره کنیم. این کاتالوگ را ناشر باید ببرد در کشور خودش مطالعه کند، اگر کتابی را پسندید از طریق E.mail و آدرس با ما تماس بگیرد. شاید بگوید در مورد فلان کتاب می‌خواهم حرف بزنم و ما او را به ناشر مرتبط می‌کنیم و یا به نویسنده و اگر خواستند کمک‌های دیگر هم می‌توانیم بکنیم. در هر صورت، کپی‌رایت آن‌ها را در ایران ناشر دارد و ما نمی‌توانیم کتاب او را به کسی در خارج بفروشیم.

ما یک مشکل مهم داریم که تا وقتی در این مملکت قانون کپی‌رایت را نپذیرفته‌اند، پابرجا خواهد بود. عجالتاً چون ایران جزو رعایت‌کنندگان کپی‌رایت نیست، سعی کردیم ارتباط شخصی بگیریم. مثلاً ما در مورد کار بزرگ «از روزن چشم کودک» که در آن، ۴ هزار رمان کودک و نوجوان جهان را نقد و بررسی کرده‌ایم، ارتباط گرفته‌ایم و گفته‌ایم که ما حاضریم کپی‌رایت شما را به ناشر اصلی بدهیم. وضعیت‌مان چنین است، این قدر هم تیزتر داریم. این مملکت هم کپی‌رایت را نپذیرفته، ولی ما شخصاً می‌خواهیم حق شما را بدهیم. من فکر می‌کنم تا زمانی که ایران کپی‌رایت را نپذیرد، حداقل می‌شود از این طریق، اعتماد ناشران خارجی را جلب کرد.

قصاص: فرآیند آماده‌سازی آثار ایرانی (حتی یک کار) و پینا کردن agent یا ناشر، کار بسیار سختی است. شما بارها و بارها جواب رد خواهید شنید. این یک چیز طبیعی است. باید هزینه شود. کاری که خانه ترجمه انجام داده، بخشی از همان است. هزینه می‌شود، به امید این که یک روز اتفاقی بیفتد و ممکن است که آن اتفاق حاصل مادی هم نداشته باشد و حاصل ممنوعی داشته باشد. آن روز، روز شادی خواهد بود. ما بالاخره موفق شدیم یک کتاب را در آن طرف مرز بقبولانیم و گمان می‌کنم اگر ما بتوانیم ۵-۴ کتاب را به آن طرف ببریم، مثل قضیه سینما خواهد شد.

وگیلیان: واقعتاً امر این است که هر کتاب از ما که به آن طرف مرزها می‌رویم، واقعاً خجالت می‌کشیم. در کشورها حداقل حضور و حداقل بازده را داریم. این مسئله فراگیر است؛ هم در ادبیات کودک و هم در ادبیات غیرکودک. تابستان، بنده به ملبورن رفته بودم که کنگره‌ای در آن جا برگزار می‌شد. یک روز با اعضای کنگره، به کتابخانه بزرگ ملبورن رفتیم. همه کتاب‌های کشور خودشان را می‌آوردند و نشان می‌دادند و مباحث می‌کردند. بنده هرچه جست‌وجو کردم که بتوانم کتابی از ایران پینا و آن را عرضه کنم متأسفانه نتوانستم. این حرکت، از یک طرف، کار جمعی می‌طلبد و از طرف دیگر، فرادفرد روشنفکران و نویسندگان ما موظفند که

صدای مردم و فرهنگ ایران را به آن طرف مرزها برسانند.

متأسفانه وقتی کار دولتی می‌شود، نتیجه عکس دارد. مثلاً برنامه گفت‌وگوی تمدن‌ها، با آن همه تلاش و با آن همه بودجه، اصلاً موفق نبود. در همان کنگره، من راجع به قصه‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌خواستم صحبت کنم و هیچ کس اطلاع نداشت که اصلاً گفت‌وگوی تمدن‌ها چیست. ما در درون خودمان محسوسیم و فکر می‌کنیم هرچه می‌گوییم همه جا منعکس می‌شود. مهم‌ترین چیز این است که باید فرد فرد ما این کارها را بکنیم، ولی اولاً شما باید امکانات را در نظر بگیرید، راه‌های انجام کار را در نظر بگیرید و بعد شروع کنید. وگرنه فایده‌ای ندارد. اگر این کارها با برنامه‌ریزی توأم شود و جان‌فشانی هم در کنارش باشد، موفق خواهیم شد.

طاهری: من می‌خواهم پیشنهادی بدهم به دوستانی که این کاتالوگ را چاپ خواهند کرد. شما روی این مسئله هم فکر کنید. کتابی که قرار است ترجمه شود، با ناشرش صحبت کنید و به جای آن که آن جا چاپ شود، در همین جا چاپ کنید و بفروشید. شما اگر دوست کتاب را با قیمت پنج دلار در آن طرف بفروشید، هزار دلار می‌شود.

ابراهیمی (الوند): اگر با کیفیتی که آن‌ها می‌خواهند، بتوانیم چاپ کنیم بی‌شک پیشنهاد خوبی است. ولی اگر با این وضعیت چاپ کنیم، آن‌ها اصلاً کتاب را پخش نمی‌کنند.

شاه‌آبادی: حق گمرک را اضافه می‌کنند که هزینه را چندین برابر می‌کند. برای همین است که می‌گویم که این کار، کار ما نیست. چیزهایی به ذهن می‌رسد، ولی در عمل، شکل دیگری به خود می‌گیرد.

اقبال‌زاده: همان طور که ملاحظه کردید، مشخص شد که ادبیات کودک بسیار بی‌بها و جایگاهش نازل پنداشته می‌شود. سخنران‌های محترمی قرار بود تشریف بیاورند و در مطبوعات هم نام آن‌ها اعلام شده بود. نمی‌دانم آن‌ها کجا تشریف بردند و چه جایی مهم‌تر از این جا بود. اعلام شده بود که آقای کریستف بالایی، رئیس انجمن ایران‌شناسی فرانسه تشریف دارند. آیا ادبیات کودک ایران، بخشی از ادبیات ایران نیست؟ من از عدم حضور ایشان، با وجود این که میهمان ما هستند، گله‌منم. آقای شعاعی قول قطعی داده بودند که امروز بیایند. باز هم از ایشان تشکر می‌کنم که نماینده‌شان را فرستاده‌اند. به هر حال، این گله را از ایشان هم دارم. ادبیات کودک بخشی از ادبیات ما و زیر بنای فرهنگ ماست و اگر کودک ما می‌خواهد آینده داشته باشد، باید فکر خلاق را از کودکی به او داد. سنگ بنای فرهنگ تکنولوژی و اقتصاد، ادبیات کودک است.

باید روی ادبیات کودک سرمایه‌گذاری شود. بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری، روی سیاست‌های کلان فرهنگی و آموزشی می‌شود که سرانجام، از داخل آن دانشمندان و مخترعان در می‌آیند و به نظر من شأن هنرمندان، اصلاً از دانشمندان کم‌تر نیست. هنرمندان بستر فرهنگ را می‌سازند و تکنولوژی بدون هنر، یک چیز کور است که از آن بمب اتم در می‌آید. مطمئناً کسی که از بمب اتم در ناکازاکی و هیروشیما استفاده کرد، هنرمند نبود. هنرمند انسان است و ما باید بکشیم بچه‌های‌مان را انسان بار بیاوریم و راهش، ادبیات کودک است و بها دادن به ادبیات کودک. من این گله را از همه سیاست‌گذارها و دوستانی که به ادبیات کودک بها نمی‌دهند، دارم.

ببینید «قصه‌های مجید» آقای مرادی کرمانی، آدم را کتابخوان می‌کند. در کتاب‌های درسی هلند هست. آقای مرادی کرمانی، از امتیاز محبوبیت در تلویزیون برخوردارند و من خوشحالم که ایشان در صدا و سیما جا دارند. نویسندگان دیگر ما در صدا و سیما جایی ندارند. ما به ادبیات کودک بها نمی‌دهیم. ادبیات کودک یعنی زندگی، یعنی زندگی‌سازی، یعنی فرهنگ‌سازی. ما چگونه می‌خواهیم کودک را خلاق بار بیاوریم؟ اگر به زور بگوییم که فردوسی را حفظ کن؟ از فردوسی هم بیزار می‌شود، از مولوی هم بیزار می‌شود. راهش ادبیات مخصوص خودش است و در پله‌های بالاتر، شناختن ادبیات کهن ما است. زبان ادبیات امروزی ما از درون آن می‌آید. اگر زبان ادبیات کودک ما ضعیف است، برای این است که ادبیات کهن ما نه در آموزش عالی و نه مدارس، به صورت درست و خلاقه آموزش داده نمی‌شود. همه براساس محفوظات و نه براساس خلاقیت است. امیدوارم نمایندگان مطبوعات، حتماً گله‌های ما را منعکس کنند. از حضور همه دوستان تشکر می‌کنم.